

حفریات سرخ کوتل و تاریخ قدیم افغانستان

نگارش: موسیو شلوم برژه

ترجمه: احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

مقدمه:

موسیو دانیل شلوم برژه خاورشناس و مدیر هیئت حفریات فرانسه در افغانستان، عضو اکادمی حفظ آثار و متون ادبی و استاد باستان شناسی شرقی در دانشگاه استراسبورگ ساعت 5 عصر روز دوشنبه 10 اسد تحت عنوان «حفریات سرخ کوتل و تاریخ قدیم افغانستان» سخنرانی بسیار جالبی در تالار پوهنی ننداری بعمل آورد. چون کنفرانس مذکور به تاریخ قدیم افغانستان ارتباط خاصی دارد و موقف تاریخی کشور ما را در زمینه های سیاسی، ادبی، هنری و فرهنگی با دلایل متین علمی در طی دو سه قرن اول عهد مسیح تثبیت میکند، ریاست انجمن تاریخ ترجمه فارسی آنرا که از طرف رئیس این مؤسسه بعمل آمده است، در مجله آریانا بنظر خوانندگان گرامی میرساند.

(انجمن)

حصه اول

تاریخ قدیم افغانستان

عنوان کنفرانس را «حفریات سرخ کوتل و تاریخ قدیم افغانستان»¹ قرار داده ام. آیا تاریخ افغانستان عبارت از چیست؟ این تاریخ دوره های پیش از ظهور اسلام را در بر میگیرد. ظهور اسلام خط فاصلی است معین. اگر بگویم که وصول اسلام در تاریخ افغانستان مهمترین واقعه ای است که از مبادی واقعات تاریخی ببعد بمیان آمده است، مبالغه نخواهد بود. تاریخ افغانستان به دو دوره بزرگ، فقط به دو دوره بزرگ تقسیم میشود: دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی.

تاریخ افغانستان بعد از انتشار اسلام روشن است و خطوط اساسی آنرا به کمال وضاحت ترسیم میتوانیم: تاریخ سیاسی و نظامی، تاریخ مذهبی، تاریخ السنه، تاریخ فرهنگ و ثقافت. (تاریخ سیاسی

و نظامی ساده است، تاریخ مذهبی هم ساده است) افغانستان در ذیل امپراطوری اسلام شامل بود. افغانستان در ذیل امپراطوری خلفا [اسلامی] که پایتخت آن بغداد بود جایگاهی داشت. تاریخ افغانستان در این دوره با داشتن صبغه توسعه فتوحات اسلامی از نبرد دلیرانه و مقاومت شدید ملی هم حکایت میکند. با انتشار اسلام بصورت تدریجی، به تدریج ادیان سابقه از میان رفت. تاریخ افغانستان در طی قرن های اولیه هجری، تاریخ فتوحات اسلام است که مراتب آن بطی و آهسته عملی شده است.

با وجودیکه تاریخ السنه افغانستان در دوره اسلامی پهلوهای مختلف دارد باز هم بسیار روشن است:

دو زبان بزرگ که هر کدام آن دارای ادبیات و فرهنگ عالی میباشند، یعنی زبان های عربی و فارسی پهلو به پهلو جلب نظر میکنند. این زبان ها (سوپر ناسیونال) هستند. یعنی ساحة تکلم آنها از ثغور ملی وسیعتر میباشند. در بین زبانها البیرونی و دقیقی و فردوسی آثاری دارند. اینها فرزندان کشور و اهل خراسان بودند. البیرونی که در دربار غزنویان میزیست به هر دو زبان آثار دارد و دقیقی و فردوسی موجد زبان ادبی فارسی محسوب میشوند و ایشان در عین زمان به افغانستان آینده و ایران آینده متعلق هستند.

در کنار این زبانها، زبان های خاصه کشور مشاهده میشوند که در میان آنها یکی زبان افغان ها یا زبان پشتو است. این سه زبان یعنی عربی، فارسی و پشتو هر کدام بجای خود معروف و هر کدام بجای خود دارای آثار ادبی زیادی میباشند.

در تاریخ فرهنگی این دوره، طبیعی اسلام سهمی بزرگ دارد که تأثیر آن در تمام مراتب حیات اجتماعی مشهود است. از طرف دیگر مدنیت قدیم مملکت که آنهم به ذات خود اهمیت بسیار دارد، میباید و وجود این دو عامل صبغه فرهنگی را پهلو های مختلف داده و کم کم عوامل دوگانه بهم مخلوط شده و از آن مدنیت نوینی بمیان آمده که هنوز هم امروز در مملکت حکمفرماست.

از آغاز انتشار اسلام به اینطرف همه پهلوهای تاریخ افغانستان روشن است، اما پیش از آن چطور است؟ حتی دیروز میتوانستیم بگوئیم که همه، یا تقریباً همه در تاریکی بود.

در تاریخ سیاسی [قبل از اسلام] فقط یک سنه بصورت یقینی تشخیص شده میتوانست و آن عبارت از سال 330 ق.م. بود که با آمدن اسکندر ارتباط دارد و بعد از آن مختصر معلومات ما عبارت بود از: تسلط یونانیان بر باختر، فتوحات یونانی ها از ورای هندوکش به هندوستان، امواج پی در پی هجوم آوران: اسکائی، کوشانی، یفتلی و فتوحات مجدد ساسانی. اگر خواسته باشید که روی نقشه وضعیت این سلطنت های یونانی، و دولت های اسکائی و امپراطوری کوشانی را نشان بدهم، باید به شما بگویم که بصورت بسیار، بسیار تقریبی از عهده این کار برآمده میتوانم.

تاریخ مذهبی در دوران قبل از اسلام بیشتر تاریخ آئین بودائی را در بر میگیرد و این آئین که اصلاً صورت فلسفه ئی بخود داشت، از هند وارد شد و آهسته آهسته شکل دینی بخود گرفت. سوالی به

خاطر میگذرد که وقت آئین بودائی در افغانستان مستقر شده است؟ اگر چند سال پیش این سوال بمیان می آمد، می‌گفتم در آغاز عهد مسیح. ولی ملتفت باید بود که در سال 1958 آقای عبدالباری آشنا مدیر لایسه احمد شاه بابا وجود سنگ نبشته ئی را در مجاورت قندهار به مقامات افغانی اطلاع داد. از آقای عبدالباری آشنا سپاسگذارم که موفق به کشفی شده و احتمالاً سند مهمی را از نابود شدن نجات داده است. این کتیبه که به دو زبان نوشته شده متعلق به امپراطور آشوکا است که قوانین اخلاقی و آئین بودائی را در سال 250 ق.م. اعلام میدارد. این مثال بشما میزان تخمین ها و احتمالات نظریات ما را نشان میدهد و بشما باید بگویم که غالباً به خطر اشتباه چندین قرن مواجه هستیم.

بالاخره تاریخ السنه بیشتر از سایر تاریخ ها، پهلوهای مختلف داشته و از همه آنها تاریک تر است. مشابه به وضعی که تازه شرح دادیم، چندین زبان وارده را در مقابل خود ملاحظه میکنیم: مانند آرامی، یونانی و یک پراکریت هندی. هر کدام از این زبانها رسم الخط و شکل تحریر مخصوصی بخود داشت. این زبانها با زبانهای خود کشور در حال رقابت بودند. اما از این زبانها تقریباً مثنی در دست نیست. از زبان های آرامی و یونانی فقط یک سند، آنهم از سال 1958 به این طرف در دست است که عبارت از کتیبه معروف قندهار میباشد. از زبانهای هندی متون بسیار کوچکی روی بعضی هیکل تراشی ها دیده شده ولی از زبانهای خود مملکت چیزی در دست نداشتیم به استثنای چند کلمه مجزی روی مسکوکات.

در زمینه تاریخ فرهنگی اسناد ما فراوان است. آثار گریکوبودیک [یونانو بودائی] از صدها تجاوز میکند، ولی باز هم تاریخ این آثار مجهول است و هنوز مسئله مبدأ هنر یونانوبودائی در پرده اسرار باقی مانده است. خلاصه به شرحی که گذشت تاریخ افغانستان از آغاز اسلام به بعد روشن، مرتب و پیوست است. ولی تاریخ پیش از اسلام مملکت پارچه پارچه و متشتت جلوه میکند یا جلو میکرد. مقصد از کاوشها و حفریات باستان شناسان همین است تا باشد روشنی در ین تاریکی ها افکنده شود. آیا با حفریات سرخ کوتل به چنین هدفی نایل شده ایم؟ این موضوعی است که اینک به شرح آن میپردازیم.

حصه دوم

حصار سرخ کوتل

سرخ کوتل عبارت از چیست؟ کوتلی است که یک تپه تقریباً مجزی را به یکی از رشته های جبال هندوکش وصل میکند. این کوتل برای عبور و مرور لاری ها دشوارگذار بود. در سال 1950 آقای محمد اسمعیل خان نایب الحکومه آنوقت ولایت قطغن سرک جدیدی کشید و در نتیجه سنگ های نوشته دار کشف شد.

روزی از آقای سرور ناشر رئیس شرکت پنبه مکتوبی گرفتیم که در جوف آن عکس هائی از سنگ های نوشته دار سرخ کوتل فرستاده بود. از ایشان همانطور که از آقای آشنا تشکر کردم، سپاسگذارم. چون چنین اسناد در نوع خود بار اول از خاک های افغانی کشف شده بود. از محل انکشاف دیدن کردیم.

در پای تپه هیچ چیزی دیده نشد. در بالای تپه، حصه مرکزی تپه، محوطه داخلی و محوطه خارجی آثار و شواهد معماری و یک پارچه بزرگ هیكل تراشی بملاحظه پیوست. فوری (در دسامبر 1951) تصمیم به حفريات گرفته شد و اولین کاوش (در اپریل 1952) صورت گرفت.

کاوش در برجستگی مرکزی در 1952 شروع شد. دو ماه بعد کاوش معبد آغاز یافت. در اینجا اطاق بزرگ مربع، صفة برجسته، پایه ها و دهلیز به ملاحظه رسید، به نحوی که پلان عمارت از نظر معماری از تمام ابدات افغانستان قدیم (بودائی) فرق داشت.

حفريات در حیاط معبد در سال های 1953 و 54 جریان داشت: محوط یا حویلی بزرگ، استحکام خارجی حصار، برج ها، دروازه های تنگ (اگورا) یا میدانی (میدانی شهری ایتالوی) در داخل بنا، ستون پایه ها، سر دروازه بزرگ و گردشگاه سرباز. پلان عمارت ترتیب شد و حدود شرقی پیدا نشد و دیوار تا نیمه نشیب. آیا این دیوار حد شرقی و ضلع چهارم محوطه است؟ یا بلکه صفة ایست که در وسط آن قطار پته های زینه کشیده شده. پایانتز صفة دوم قطار دوم پته ها، پایانتز صفة سوم و قطار سوم. آیا صفة سوم حد نهائی محوطه را تشکیل میکرد؟ آنگا چنین فکر میکردیم ولی اشتباه نموده بودیم.

در طی کاوش های سالهای 1956 و 57 پایانتز از سطح سرک عام که از پای تپه میگردد، صف [چهارم و قطار پته های زینه (11 پته) کشف شد. چون به پای تپه واصل شده بودیم، چنین فکر میکردیم که آبادیها در اینجا به آخر رسیده (به سنگ فرشی رسیده بودیم که از آن به ظاهر پایان رفتن امکان نداشت) معذالک بار دیگر باید اعتراف کنیم که هنوز به آخر این آبد نرسیده بودیم. سنگ فرش، آخر حد آبادی نبود. در اثر کاوش در سنگ فرش ها جوئی کشف شد و پایانتز از آن باز پته های زینه پدیدار شد که قطار پنجم یا صفة زینه بزرگ را تشکیل میداد.

حالا بهتر است به نتایج هشت ساله حفريات نظر عمومی بیندازیم. اگر بعد از دو سال اول حفريات از من می پرسیدید که سرخ کوتل عبارت از چیست؟ به شما میگفتم اساساً یک مجموعه بزرگ معماری، یک معبد بزرگ روی فرق یک تپه است.

سپس 6 سال گذشت تا از پته های زینه به تدریج فرود آمدیم یا به عبارت دیگر در طی 6 سال از فرق تپه به روی جلگه (و حتی از آن پایانتز در ته چاه) پایان شدیم. حالا میخواهم بگویم که سرخ کوتل آبادی روی تپه نی نیست بلکه تپه ایست که اراده یک پادشاه بزرگ آنرا به آبد عظیمی تغییر شکل داده است.

آبادکنندگان سرخ کوتل زحمت عظیم کشیده اند. فرق تپه از روی جلگه 48 متر ارتفاع دارد. بین بلندترین نقطه معبد تا عمیقترین نقطه چاه 63 متر اختلاف است. دامنه نشیب تپه بحال طبیعی خود مساعد برای تعمیر چهار صفا و چهار دندان بزرگ نبود و این امر در اثر یک سلسله کارهای دامنه دار و بزرگ صورت گرفته، بدین نحو که برای هر صفا خود تپه را از عقب تراشیده و مقابل آن از خشت دیوار استنادی ساخته و از خاک های کنده شده تراش تپه، خالیگاه های آنرا پر کرده اند.

معبد در اصل خود باید در حدود 15 متر و دیوارهای حصار و برج های آن در حدود 10 متر بلندی داشته ولی حتی در جاهائی که بسیار خوب محافظه شده ارتفاع دیوارها از 3، 4 متر تجاوز نمیکند بناعلیه باید بقوه تفکر و تخمین این مجموعه بزرگ آبادی ها را که در آن معبر، حویلی محاط با ستون پایه ها، باره و بروج فوق العاده مستحکم و غیره شامل بود تجدید نمائیم. با تجدید خاطره آبدۀ بزرگی در نظر ما مجسم میشود و صورت استثنائی عظمت جهات و اصل مفکور هیئه بنا حکم میکند که آنرا ابنای شاهانه بخوانیم.

تا اینجا هرچه گفتیم بنا را به شما شرح دادم، خواهید گفت از اینجا چه پیدا کرده اید؟ در بالا یک مجموعه ئی پارچه های هیکل تراشیف روی نشیب تپه هیچ و در پایان سنگ نبشته ها. پس آثار پیدا شده چندان زیاد نیست ولی با محدودیت کمیت، کیفیت آن فوق العاده مهم است. آثاریکه بدست ما آمده کاملاً نو و بینهایت در خور توجه است.

حالا که گزارش مراتب حفریات را به عرض تان رسانیدیم، میخوایم با در نظر گرفتن وضع معماری و آثار مکشوفه چگونگی آنرا خاطر نشان سازیم. پیش از همه ملاحظه ئی داریم: حفریات به پایان نرسیده. در پای تپه یک سلسله مسایل مهمی قابل غور و تحقیق است که در طی حفریات خزان امسال و حفریات سال آینده بدان رسیدگی خواهد شد. معذالک همین الان هم یک سلسله معلومات بزرگی بدست آورده ایم که اینک به شرح آن میپردازیم.

حصه سوم

آنچه حفریات سرخ کوتل به ما می آموزاند

- 1- در تاریخ سیاسی و مذهبی که آنها را از هم جدا نمیکنیم و سخت بهم مخلوط اند.
- 2- در تاریخ السنه و
- 3- در تاریخ فرهنگی:

الف - تاریخ سیاسی و مذهبی

آیا بانی و مؤسس معبد کیست؟ کنیشکا. در اثر کاوش های اولیه چنین امری را (از روی سکه ها) حدس زده بودیم، صورت حدس ما را کتیبه ها تأیید کرد.

کنیشکا کیست؟ بزرگترین امپراطور کوشان مربوط به قرن دوم مسیحی (سنه دقیق آن مجهول است) اگر به کتاب های خود مراجعه کنیم اساساً وی را به صفات آتی میابیم: یک پادشاه بزرگ هند، یک پادشاه بزرگ بودائی. البته این حرف ها غلط نیست. اگر به کتاب های خود بیشتر دقت کنیم، خواهیم دید که این پادشاه هند اصلاً از آسیای مرکزی آمده و این پادشاه بزرگ بودائی به مجموعه خدایان احترام میگذاشت. اگر بودائی بوده پیرو خدایان دیگر هم بوده. این دو پهلوی شخصیت کنیشکا یعنی "آدم جلگه های خاک های حوزه اکسوس و پیرو تمام خدایان" هر دو پهلوی شخصیت او را می شناختیم ولی کتاب های ما چیز زیادی در این موارد نمیگفت. سوال این است که تا حال هر چه اسنادی پیرامون کنیشکا داشتیم مبدأ اش بیشتر هندی بودائی بود. روی مبادی هندی کنیشکا بانی شهر پشاور بود که در شمار یکی از پایتخت های وی می آمد. هیکل کنیشکا (چنان هیکلی که وی را تجسم میدهد) در ماتورا (اینجا پایتخت دیگر وی بود) کشف شده.

از روی مبادی بودائی:

کنیشکا از خلال ادبیات بودائی بنیان گذار یک عده زیاد استوپه ها (جعبه مخصوص پشاور) و معابد معلوم میشود و بشکل اعلی یک شهریار بودائی مذهب جلوه میکند.

تا حال کدام سکه کنیشکا ضرب بکتریان (باختر) در دست نبود، اینک بار اول یک عدد آن بمیان آمده و موضوع بینهایت مهم است زیرا در اثر وجود آن با سر انگشتان خود به یک حقیقت بزرگی تماس میتوانیم که عبارت از قدرت کوشانیان است که در آسیای مرکزی ظهور کرده و دامنه آن به خاک هند منبسط شده. این عظمت مخصوصاً در عصر سلطنت کنیشکا شکل قدرت اداری مهمی داشت که در هر دو طرفه خاک های هندوکش یکسان نافذ بود، نظیر آنرا بعدتر در عصر محمود غزنوی و از آن بعدتر در زمان بابر مشاهده میکنیم. مرکز این قدرت در افغانستان بود و حدود این قدرت بمراتب از خاک های امروزه افغانستان وسعت یافته بود. درست است که کنیشکا پایتخت هائی در خاک هند در پشاور و در ماتورا داشت. در خاک های باختر هم دارای پایتخت هائی بود که در بلخ (بکتر) وجود آن احتمالی و در سرخ کوتل به اثبات قطعی رسیده است.

تا حال راجع به کنیشکا متون بودائی در دست داشتیم که از خلال آن شاه به قیافه افسانوی جلوه میکرد. اینک این شخصیت بزرگ تاریخ آسیای مرکزی پرده های افسانه و داستان را عقب زده و روی صحنه تاریخ طوری پیش می آید که آبدات و کتیبه های خود وی و یا از جانشینان نزدیک وی را می بینیم و بدان تماس میکنیم. متون این سنگ نبشته ها مطالب مذهبی بودائی نیست بلکه اسناد محقق تاریخی میباشد. در این آبدات و در بین کتیبه ها کوچکترین اثری از آئین بودائی دیده نمیشود.

در میان مسکوکات کنیشکا آنکه صورت بودا دارد بسیار کمیاب است و صور مجموعه خدایان بیشتر در آنها بنظر میخورد. شواهد سرخ کوتل به این مفکوره هم آهنگ است که دیانت بودائی در میان ادیان رسمی عصر کنیشکا چندان اهمیتی نداشت.

سرخ کوتل کدام معبد بودائی نیست و مسئله به اثبات رسیده. حالا انتظار دارید بدانید نام خداوندگاری که اینجا پرستش میشد چه بوده؟ این سوال بغرنج از سال 1952 به اینطرف مرا مشغول ساخته و فشار میدهد.

برای اینکه جوابی فراهم کنیم به بقایای هیکل تراشی سنگی و سپس به اختصاصات سبک معماری مراجعه میکنیم. مجسمه ها شخصی را ملبس به لباس های آسیای مرکزی نشان میدهد. این عین همان شخصی است که هیکل او از مقام "ماتورا" هم کشف شده. این شخص به «شهادت کتیبه» عبارت از کنیشکا است. کلاه شهزادگان کوشانی قابل ملاحظه است. این مجسمه ها احتمالاً شاهان را نشان میدهند نه خدایان را.

طاق های مجسمه های راهبان:

در هر طاقی دو یا سه هیکل بزرگ وجود داشت. این مجسمه ها همه کاملاً یا تقریباً از بین رفته و خراب شده اند. اگر اینها هیکل خدایان باشند، احتمالاً همان خدایانی خواهند بود که مسکوکات بما معرفی کرده اند. چطور آنها را باید از هم تمیز کرد؟ میتوان اینجا را پانتئون یا معبد خدایان خواند؟

کتیبه معروف کنیشکا اولین آبدۀ زین کوشانی ها است چون هنوز فقط برخی از اجزای مجزای آن خوانده و فهمیده شده ترجمه کامل و مسلسل آنرا هنوز دهنمیتوانیم ولی یک چیز ثابت است که نام هیچ خدائی از خدایان کنیشکا در آن برده نشده.

پلان معبد: دهلیز طواف، کرسی بنا، وضع مرکزی، عظمت اضلاع و جهات زینه ئی که قاعده مجسمه یا دسته مجسمه ها را پنهان کرده، نظر فرضی اجاق آتش قایم شد.

کشف معبد یا عبادتگاه الحاقی:

معبد یا عبادتگاه E با اینکه پلان هر دو معبد A و B یکی نیست ولی شباهت بهم دارند. دهلیز در سه سمت موجود است و توده خشت در مرکز از اجاق آتشگاه نمایندگی میکرد و جای آتش سوزی و خاکستر ها هنوز دیده نشد پس معبد B عبارت است از یک آتشگاه. از روی این سکه حتماً ثابت شده نمیتواند که معبد A و عبادتگاه های ملحقه آن هم به آتشگاهی تعلق داشته باشد.

هنوز هم دین آتش پرستی وجود دارد و پیروان آن در ایران و هند زندگانی دارند. به مجردیکه اخبار کشف سرخ کوتل اعلام شد مکاتیبی از پارسی ها دریافت کردم. تصور کرده بودندکه آتشکده های زردشتی را کشف کرده ایم. حال آنکه به این نظریه نبودم و موضوع را به اطلاع ایشان رسانیدم. خدایان کنیشکا بر ما معلوم اند. در آن میان خداوندان یونانی، ایرانی و هندی وجود داشت. هیچ کدام ارتباط خاصی به آئین زرتشتی نداشتند. آهورامزدا در مسکوکات کنیشکا دیده نشده.

خداوندگار آتش سرخ کوتل به عقیده من خود کنیشکا است. برای ما مردمان امروز جهان فهمیدن چنین مطلبی خالی از اشکال نیست. در روزگاران باستان چنین مرسوم بود که انسانی بجای خدا قبول میشد و وی را میپرستیدند. این امر مخصوصاً در مورد پادشاهان خاندان سلوسی مشهود است.

سرخ کوتل آبدۀ ایست مخصوص پرشتش مقام شاهی پادشاهان بزرگ کوشانی. دلایلی که این نظریه را تأیید میکنند متعدد و مختلف است. اینجا فقط یکی از دلائل را متذکر میشویم: در کتیبه معبد بکمال سادگی: معبد کنیشکای فاتح (غازی) خوانده شده است.

این وجه سیاست مذهبی کنیشکا تازه آشکارا شده است. برخلاف افسانه ها کنیشکا پیش از این پیرو سرسخت بودائی به نظر نمیخورد و پیش از این طوری که مسکوکات نشان میدهند وی را فقط پیرو مجموعه خدایان شناخته نمیتوانیم بلکه بالاتر از همه او خود موجد و مؤسس یک آئین سیاسی است. آئینی که خود وی را به مقام الوهیت در آورده. کنیشکا به اساس یک مفکوره سیاسی به خویش مقام الوهیت داد تا عظمت قدرت شخصی و قدرت سلطنتی دودمان خود را در نظر اتباع خود استحکام بخشیده باشد.

ب - تاریخ السنه

سنگ نبشته بزرگ، پارچه های مختلفه (اقلاً در متن) کتیبه بزرگ را علی العجاله فقط پارچه پارچه ترجمه میتوانیم، با اینکه هنوز تمام کتیبه ها فهمیده نشده اهمیت آن بینهایت بزرگ است زیرا در صحنه ئی که هنوز که هنوز تاریخ داشت روشنی می اندازد و نظر ما را بر ساحه شرقی زبانهای خانواده ارانی وسعت میدهد و بر ساحه وسعت نظر ما به دو صورت مختلف می افزاید یکی بصورت عمودی از نظر بسط زبان در مرور و گذشت قرون و دیگر افقی از نظر رابطه و خویشاوندی با زبان های دیگر همین خانواده در یک عصر معین.

اینجا باید به موقف خانواده زبان ها در ساحه غربی آن اشاره بکنیم و اینجا موقف السنه بنظر میخورد: ایرانی قدیم یا پارسی باستان که زبان گات ها از آن نمایندگی میکند و چندان سهولت فهمیده نمیشود. ایرانی متوسط یا پهلوی (از قرن سوم تا ظهور اسلام) ایرانی جدید یا فارسی (از قرن دهم تا امروز). مهد اصلی این زبان سر زمین خراسان بود.

در ساحه شرقی زبان های خانواده ارانی موقف سه گانه السنه قرار آتی است: شکل قدیمی زبان اوستائی (زبان زرتشت) شکل متوسط زبان سغدی و شکل جدید زبان افغانی یا پشتو.

اوستائی زبان خاک های حوزه اکسوس است، سغدی حتماً در خاک های ماورالنهر حرف زده میشد. در نفس افغانستان چیزی در دست نداشتیم تا اینکه در قرن شانزدهم مسیحی آثار قلمی و ادبی زبان

پشتو آشکار شد. از زبانهای قدیمه افغانستان هنوز خبری در بین نبود جز بعضی کلمه ها و نام ها و عنوان ها که یا روی مسکوکات کوشانی خوانده میشد و یا با نوشته های البیرونی به ما رسیده بود.

شواهد سرخ کوتل وضعی را که شرح دادیم تغییر داد و اسناد بسیار مهمی مربوط به وضع متوسط زبان در دسترس ما گذاشت و زبان باختری به عوض زبان سغدی که جایگاه آن در ماورالنهر بوده در داخل خاک افغانستان پدیدار شد.

تاریخ مطالعات السنه خاصه ملی افغانستان بجای اینکه با قدیم ترین آثار خطی پشتو در قرن 16 شروع شود، بعد از این با سنگ نبشته های سرخ کوتل از قرن دوم مسیحی آغاز خواهد یافت.

آیا این زبان افغانستان را که در عصر کوشانی معمول بوده به چه نامی یاد میتوانیم؟ در این باره بین دانشمندان عجالتاً اختلاف نظر موجود است و به عقیده من نظریه مستر هنینگ از همه معقول تر است و آنرا باید زبان باختری بخواهیم.

اهمیت این زبان باختری در این است که به کمک آن امروز و مخصوصاً در آینده زبانهای معاصر افغانستان را بهتر خواهیم فهمید و مخصوصاً وجه تسمیه اسماً بهتر فهمیده خواهد شد (بطور مثال بغلان = بغولانگو) هکذا از این نظر مقایسه آفاقی با زبانهای ارانی متوسط هم عمر خود زبانهای که در حوالی 1500 سال قبل حرف زده میشد از قبیل سغدی، خوارزمی و پارتی کمک زیاد خواهد کرد.

زبان باختری زبانی بوده فوق العاده متین و بسیار غنی قراریکه از اشارات البیرونی و زوار چینی بر می آید زبان باختری که کوشانی ها بدان حرف میزدند یک زبان ادبی بزرگ و فوق العاده مهمی بوده.

زبانهای قدیم که خویشاوندان آن مثل زبان سغدی و غیره که در ریگزارها آثار آن پدید آمده است هنوز اشکالات عدیده دارند. سرخ کوتل این اشکالات را از میان خواهد برداشت و مانند متون سغدی و غیره مضامین کتیبه های سرخ کوتل کاملاً فهمیده خواهند شد.

ج - تاریخ مدنیت

برای تقدیر میزان تمدن باستانی دو راه موجود است. یکی مطالعه نوشته ها و آثار ادبی یعنی خلاصه صبغه فکری و دیگر مطالعه شواهد باستان شناسی. پارچه های هنری معماری و هیكل تراشی یعنی بطور خلاصه مظاهر هنری ادبیات قبل التاریخ باستانی متأسفانه بکلی مفقود است ولی خوشبختانه مظاهر هنری موجود است.

پیش از انکشاف سرخ کوتل در افغانستان فقط یک نوع هنر باستانی داشتیم که عبارت از هنر قبل الاسلام یا هنر یونانو بودائی بود. مربوط به آثار هنری این مدرسه خرابه های متعددی مخصوصاً

در حوزه کاپیسا، ننگرهار یعنی در منطلق چاریکار، بگرام و کابل، جلال آباد موجود است. هکذا خرابه های دیگر در گندهارا و علاقه پشاور دیده میشود. چنانچه به همین جهت آن مدرسه را مکتب هنری یونانو بودائی گندهارا یاد کرده اند.

به اساس روش مطالعات عنعنوی، این مدرسه هنری را مدرسه دوجانبه خوانده اند که در آن یکطرف یونان و طرف دیگر هند دخالت دارد. این نظریه غلط نیست و ذکر دو مثال کفایت میکند.

آبدخ اعلی معماری مدرسه یونانو بودائی دارای ستون-پایه هائی است به سبک «کورنیت» و هیکل هائی دارد پیچیده در خم و شکن که این چیزها پهلوی یونانی آنرا نشان میدهد و هیکل بودا که از اختراعات یونانو بودائی میباشد.

ایا این هنر نیمه یونانی و نیمه هندچسان تشکل کرده؟ سری است که که هنوز از روی آن پرده برداشته نشده. سلطه یونانی در باختر در حوالی وسط قرن دوم ق. م. از میان رفت. قدیمترین آبدخ یونانو بودائی افغانستان حتماً از نظر تاریخ از قرن دوم بعد از مسیح تجاوز نمیکند بناعلیهود یا سه قرن خالیگاهی پیش رو داریم:

موسیو فوشه به این جهت هنر یونانوبودائی را به حقیقت (گندهارا) یاد کرد که سلطه یونانی در آنجا بیشتر دوام کرد و آئین بودائی در آنجا زودتر وارد شد: ولی جریان حفريات گندهارا نظریه وی را ثابت نکرد.

سپس باستان شناسان (ویلز و غیره) آمده و نظریه دادند که هنر یونانو بودائی هیچ چیزی از یونانی های افغانستان نگرفته و عوامل یونانی که در مدرسه هنری مذکور مشاهده میشود نقل آثار وارده است که از راه تجارت بحری از امپراطوری رومن واصل شده است. این نوع اشیا در خزانه بگرام (که داشتن آن اسباب افتخار موزه کابل است) به تعداد زیاد موجود است.

شرح چگونگی مبدأ مدرسه یونانوبودائی بدین نحو به عقیده من محض در یک حص [و فقط در یک حصه آبدات یونانوبودئی صدق میکند. بطور مثال برخی از عوامل تزئیناتی معماری مانند سرستون های کورنتی و تعبیه گل ها را بصورت حمایل به مبدأ مذکور نسبت داده میتوانیم. از این سر ستون ها و از ین گل های مجلل صدها نمونه در آبدات یونانوبودئی و در سرخ کوتل مشاهده میشود. البته این امر بسیار مهم است و میان تزئینات یونانوبودائی حصار سرخ کوتل اختلافی موجود نیست.

عوامل دیگری در بین است که در مظاهر هنر یونانوبودائی و سرخ کوتل مشترک است ولی یونانی نیستند بلکه شرقی (بابلی) هستند مثل کنگره مرتبه دار (که نمونه آن از سرخ کوتل گرفته شده) و یکی از اشکال قدیم شرقی است که از پارسی آمده. این قبیل تزئینات (بشکل سر تیر و دریچه بسته) از تزئینات معموله هخامنشی است (پرسه پولیس - سوز) که متعلق به قرن پنجم ق.م. میباشد. کنگره مرتبه دار در هند بسیار زیاد دیده نشده. تا حال نمیدانستیم که چطور به هند رسیده ولی حاله میدانیم که از راه باختر بدانجا توصل کرده است.

کنگره مرتبه دار مثالی بود که ذکر کردیم و مثال های دیگری هم در بین است و می باید بگوئیم که این صور تزئینات ایرانی از خاک های پارس که دور افتاده و ارتباط مستقیمی به هند نداشت نیامده بلکه مبدأ مستقیم آن سرزمین باختر است. آنهم باختر یونانی زیرا پیش از اسکندر از تمام این چیزها در هند اثری نیست.

بدین قرار آنچه در سرخ کوتل مکشوف ساخته ام هنری است دو جانبه که یکطرف یونان و طرف دیگر مشرق در آن دخول است. دخالت ایندو ثبت را در عالم تزئینات ملاحظه کردیم. وجود آنرا در سبک معماری هم مشاهده میتوانیم: در مصالح تعمیر: دیوارهای خشت خام از روش عنعنوی عمرانی محلی نمایندگی میکند و دیوار و ستون سنگی با نیم رخ یونانی است، در نقشه تعمیر: پلان معبد ایرانی است و محوطه با حویلی بنا یونانی میباشد.

مدرسه یونانو ایرانی:

ملفتت باید بود که مقصد از ایران در اینجا کشوری نیست که با حدود سیاسی امروزی مشخص و معلوم است بلکه مقصد از یک واحد جغرافیائی بسیار وسیعتری است که حدود آن از طرف جغرافیه نگار بزرگ یونانی آراتستن موجد تسمیه آریانا داده شده است. درین مجموعه واحد خاک های حوزه اکسوس، اران و جه قدیم، و مخصوصاً بکتریان حصص اساسی آنرا تشکیل میداد.

به عقیده من مدنیت یونانی ارانی یک وجهه خاصه باختری هم از خود دارد. این نظریه را سه مثال در عالم معماری، هیکل تراشی و شیوه رسم الخط ثابت میسازد.

در رخ خارجی دیوار محوطه سرخ کوتل خشت ها ظاهراً معلوم میشوند و شکل تزئیناتی دارند و طوریکه در روش یونانو رومن معمول بود روی آنها را پلستر نگرفته اند. این روش را بدین جهت خاصه باختر قبول کرده ایم که مبدأ آن خاک های حوزه اکسوس است. روی همین روش باستانی باختری 7-8 قرن بعد معماران اسلامی (مهندسان عصر غزنوی) استعمال خشت بدون پلاستر را بصورت یک تحول بزرگ معمول ساختند.

در هیکل ها و مجسمه ها:

البسه نه یونانی است نه پارسی بلکه لباسی است مختص سوارکاران مناطق علفزار، مخصوص مهاجمان خاک های اکسوس. خلاصه لباسی است مخصوص اسکائی ها و کوشانی ها که در دسته اولی در افغانستان و دسته دومی به پارس وارد شده اند مثالی که بصورت صریح و بسیار واضح مبدأ باختری را ظاهر میسازد رسم الخط است. هیچ یک از زبانهای قدیم ارانی مانند زبان باختری اینقدر موفقانه نوشته نه شده است. درین زبان یک صوت مخصوص ی بود که یونانی فاقد و آن آواز (شین) است. برای ادای این صوت حرف مخصوص اختراع کردند. حروف علت یونانی با وضع بسیار صوتی این زبان کمال موافقت نشان داده این موافقت در آئینه بزرگ سرخ کوتل به کمال وضاحت دیده میشود.

د - کنیشکا و مدنیت یونانی شده باختر

سرخ کوتل بار اول در سرزمین افغانی آبدات مشخص مربوط به یک دوره بزرگ عصر کوشانی و متعلق به یک پادشاه بزرگ کوشانشاه کنیشکا را بما نشان داد. آنچه می بینیم مظاهر مدنیت یونانی شده آسیای مرکزی است. در ایجاد این مدنیت یکطرفیونانوباختریها و جانب دیگر مهاجمان مناطق علفزار اسکائی ها و کوشان ها دخیل اند.

مایلم در ین سرزمین مقدونی ها و یونانی ها را بحیث فاتحان خارجی بشناسیم. حتماً در زمان اسکندر اینها بدین صفت آمده بودند ولی دیری نگذشت که تغیر ماهیت دادند، سپاهیانی که بی زن آمده بودند اینجا ازدواج کردند و مثال خود اسکندر را آورده میتوانیم که با روشانه یا روشنگ ازواج کرد. مثال دیگر نیکاتور است که با (اپامینه) یکی از شهرزاده خانم های باختری ازدواج نمود. از نسل دوم به بعد یونانی ها دیگر یونانی نبودند بلکه یونانوباختری شده بودند. انتیوکس اول دومین پادشاه بزرگ سلوسی از طرف مادر باختری و بود. به خاطر باید داشت که چون یونانی هادر اقلیت کوچک بودند بانجام فتح مغلوب کشور شدند.

تجربه ئی را که در خون بشری بعمل آورده ایم متاسفانه در ملاحظه آبدات تاریخی بعمل آورده نمیتوانیم زیرا خود آبدات از بین رفته اند ولی حالا نتیجه آنرا در آبدات اخلاف آنها مشاهده میتوانیم. مدنیت کوشانی را قبل برین هم میشناختیم و خوب میشناختیم ولی بیک شکل موخرتر و اصلاح شده و هندی شده، مانند شکل یونانو بودائی کاپیسا و گندهارا و قراریکه ملاحظه میفرمائید نظر عنعنوی راجع به این هنر بدون اینکه تصور شود ناکامل بود زیرا از باختر خبری در میان نبود.

حالا در سرخ کوتل شکل باختری این مدنیت را یافته ایم که شکل اصیل و اصلی آن است و مظاهر آنرا در آبدات یک هنری مشاهده میکنیم که نه برای بودا بلکه برای پادشاه بزرگ و معینی کار کرده است.

آیا یونانی ها برای بکتریان یا افغانستان آینده چه چیز آوردند؟ آنچه ایشان آورده اند عین چیزهائی است که هر جا رفته اند با خود برده اند. مثلیکه در سرزمین گول یا فرانسه آینده: یک مفکوره علمی، یک تکنیک عالی، یک هنر زیبا، یک اصول رسم الخط ساده و روشن و خلاصه مدنیت معاصر زمان خود را انتقال داده اند.

یونانی ها همه این چیزها با خود به یک زمان آورده اند. مردمان محلی میتوانستند یا این چیزها را قبول کنند یا رد نمایند. قراریکه ملاحظه میشود در سرزمین باختر همه این چیز ها را به شیوه عصر جدید قبول کردند، نه بصورت تحمیلی و غلامی بلکه خودبخود و آزادانه در آن حق تصرف و تغیر را برای خود باقی گذاشتند. بغرض یادآوری، موضوع رسم الخط را مجدداً ذکر میکنم و بهمین تقریب وضع هنر و تخنیک را تصور میتوانید.

پس اینجا مواجه به یک ترکیبی هستیم که در آن یک مدنیت جدید تازه وارد با یک مدنیت بسیار کهن ملی (همان مدنیتی که بطور مثال زرتشت و فرهنگ او را بار آورده است) در آمیخته این ترکیب دارای وجهه موفقیت بزرگی بود. همین ترکیب چینی که به آئین بودائی ملحق شد صنعت یونانی بودائی را بمیان آورد که با همین شکل تمام آسیای مرکزی و تمام شرق اقصی را تسخیر کرد.

همین ترتیب در طول 500 سال مدنیت این کشور بود و هیچ تهاجم خارجی از شمال حتی هجوم هن های یفتلی ارکان آنرا متزلزل ساخته نتوانست. تنها فتوحات اسلامی که واجد قدرت مزیدی بود آنرا از میان برد ولی جایگاه آنرا یک ترکیب کاملاً جدیدی فراگرفت که عبارت است از ترکیب اسلامی که روی اساسات آن خراسان و افغانستان از آن روزگاران تا امروز زنده و پایدار است. /